

اما در مورد استخدام اشخاص و یا دعوت از آنان برای کار بخصوص، این تابع ارزش کار آنان در جامعه است، و ارزش کار و تخصص افراد در زمانها و مکانهای مختلف، متفاوت است. و در این مورد لازم است حق هر صاحب حقی به وی پرداخت شود تا امور جامعه به سامان گراید.

۶- در وسائل از شیخ به سند خود از حفص بن غیاث آمده است که گفت:

از امام صادق(ع) شنیدم که در مورد تقسیم بیت المال - که از وی پرسش شده بود - می فرمود: اهل اسلام فرزندان اسلام هستند که در سهمیه همه را یکسان می بینم و فضایل آنان بین آنان و خداوند است، من آنان را مانند فرزندان یک نفر قلمداد می کنم که هیچ یک از آنان بخاطر فضایل و صلاحیت ها بردیگری که این فضیلت ها را ندارد، در میراث برتری ندارد. [به فرزندی که با تقوی و یا عالم است از مال پدر میراث بیشتری نمی دهند]. آنگاه فرمود: این همان شیوه ای است که پیامبر خدا(ص) از همان ابتدای کار اینگونه عمل فرمود، اما غیر ما [خلیفه دوم] می گوید: من آنان را بخاطر فضیلت هائی که خداوند برای آنان قائل شده نظیر سابقه در اسلام، در صورتی که بخاطر اسلام به فضایلی دست یافته باشند مقدم می کنم و آنان را همانند طبقات ارث قرار می دهم که برخی از وارث های میت که به او نزدیکترند - بجهت خویشاوندی - نصیب بیشتری از میت می برند [نظیر فرزند میت که از پدر و مادر و عمو و عمه و خاله به میت نزدیکتر است و بهره بیشتری از ارث می برد] و عمر اینچنین انجام می داد.^(۱)

(۱) اهل الاسلام هم ابناء الاسلام اسوی بینهم فی العطاء و فضائلهم بینهم و بین الله، اجعلهم کبنی رجل واحد، لا یفضل احد منهم لفضله و صلاحه فی المیراث علی آخر ضعیف منقوص. قال: و هذا هو فعل رسول الله(ص) فی بدو امره. وقد قال غیرنا: اقدمهم فی العطاء بما قد فضلهم الله بسوابقهم فی الاسلام اذا کان بالاسلام فقد اصابوا ذلک فانزلهم علی موارث ذوی الارحام بعضهم اقرب من بعض

۷- در نهج البلاغه آمده است که عبدالله بن زمه که یکی از شیعیان آن حضرت بود در زمان خلافت وی به خدمتش رسید و مالی را از آن حضرت (ع) درخواست نمود، حضرت فرمود:

این اموال نه مال من است نه مال تو این از اموال بیت المال مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است اگر در جنگ با آنان شرکت جسته ای نظیر بهره آنان را داری و الا حاصل دسترنج آنان برای غیر دهانهای آنان نیست.^(۱)

۸- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به زیاد بن ابیه [که جانشین نماینده آن حضرت در بصره و منطقه اهواز و فارس و کرمان، یعنی عبدالله بن عباس بود] آمده است:

من بخدا سوگند می خورم سوگندی صادق که اگر به من خبر رسد که تو در اموال عمومی مسلمانان چیز کوچک یا بزرگی را خیانت کرده ای، آنچنان بر تو سخت بگیرم که در جامعه تهیدست، گنه پیشه و کم آبرو معرفی شوی. والسلام.^(۲)

و اوفر نصیبا لقربه من المیت، و انما ورثوا برحمهم، و كذلك كان عمر یفعله. وسائل ۸۱/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۳.

(۱) ان هذا المال لیس لی و لالک، و انما هو فی المسلمین و جلب اسیافهم، فان شرکتهم فی حربهم کان لک مثل حظهم، و الا فجنة ایدیهم لانکون لغیر افواهم. نهج البلاغه، فیض ۷۲۸/، لحد ۳۵۳. بطور کلی فی به معنی برگشتی است از ریشه فاء بمعنی رجوع. مرحوم کلینی در کافی می گوید: خداوند همه اشیاء را برای مومن خلق کرده و اموال هنگامیکه از کفار به مومنین برمی گردد گویا حق آنان به آنان بازگشت داده شده است بهمین جهت به آن فی می گویند. (الف - م، جلسه ۲۷۸ درس)

(۲) وائی اقسام بالله قسما صادقاً لئن بلغنی انک خنت من فی المسلمین شیثاً صغیراً او کبیراً لاشدن علیک شدة تدعک للیل الوفر ثقیل الظهر فضیل الامر، والسلام. نهج البلاغه، فیض ۸۷۰/، لحد / ۳۷۷، نامه ۲۰.

در این روایت امام(ع) وی را به مصادره اموال و بازگرداندن آن به اهلش تهدید فرموده است.

۹- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت(ع) به مصقله بن هبیره شیبانی که عامل آن حضرت بر «اردشیر خرّه» [فرّه اردشیر - فیروز آباد فارس] بود، آمده است: جریانی به من گزارش شده که اگر مرتکب آن شده باشی خدای خویش را نافرمانی کرده و امام خویش را غضبناک نموده ای: تو اموال عمومی مسلمانان را که نیزه ها و اسبهای مسلمانان آنها را به تصرف درآورده و خونها برای آن ریخته شده در میان برگزیدگان اعراب قوم خودت تقسیم کرده ای، سوگند به آنکه دانه را شکافت و جوانه را از آن بیرون آورد اگر این گزارش درست باشد، با این کار خواری را برای خود خریده و به اندازه بسیار زیادی از چشم ما افتاده ای، هرگز حق خدایت را کوچک مشمار، و دنیایت را بانابودی دینت آباد مگردان، که در این صورت از زیانکارترین ها محسوب می شوی. همانا از مسلمانان کسانی که نزد تو و نزد من می باشند در تقسیم بیت المال برابرند، مردم نزد من از یک سو بر بیت المال وارد شده و از سوی دیگر خارج می گردند [تفاوتی بین آنان نمی گذارم].^(۱)

فیئ مسلمانان غناهم یا خراج است که در اختیار مسلمانان قرار می گیرد، واژه «وفر» بمعنی مال فراوان، و ضئیل بمعنی ضعیف و لاغر است.

(۱) بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک، و اغضبت امامک: انک تقسم فیئ المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم، و اریقت علیه دماؤهم، فیمن اعتماک من اعراب قومک، فوالذی فلق الحبة و برأ النسمة، لئن کان ذلک حقاً لتجدن بک علی هوانا، و لتخفن عندی میزاننا، فلاتستن بحق ربک، و لاتصلح دنیاک بحق دینک، فتکون من الاخرین اعمالا. الا و ان حق من قبلک و قبلنا من المسلمین فی قسمة هذا الفیئ سواء، یردون عندی علیه، ویصلرون عنه. نهج البلاغه، فیض/ ۹۶۱، لبح/ ۳۱۵، نامه ۴۳.

۱۰- باز در نهج البلاغه در نامه ای از آن حضرت (ع) به یکی از کارگزارانش

آمده است:

اما بعد، به من گزارشی در باره تو رسیده که اگر مرتکب آن کار شده باشی خدایت را به خشم آورده امامت را غضبناک کرده و در امانتت خیانت کرده ای. به من گزارش رسیده که تو زمین را در نوردیده و آنچه در زیر گامهایت بوده تصرف کرده و آنچه به دستت رسیده خورده ای، حسابت را به نزد من آور و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم به مراتب سنگین تر است. والسلام.^(۱)

شاید طرف خطاب در این نامه ابن عباس باشد چنانچه بیان آن در نامه آینده خواهد آمد.

۱۱- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به یکی از کارگزاران خویش آمده

است:

اما بعد؛ من تو را شریک در امانت (حکومت و زمامداری) قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم، من از میان خانواده و خویشانم مطمئن تر از تو نیافتم، بخاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم. اما تو همین که دیدی زمان بر پسر عمت سخت گرفته؛ و دشمن در نبرد محکم ایستاده، و پیمان و عهد مردم خوار و بی مقدار شده و این امت از حدود و موازین تجاوز نموده و از خیر و صواب دوری جسته، عهد و پیمان را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی و

(۱) اما بعد، فقد بلغنی هنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت ربک، و عصیت امامک، و اخزیت

امانتک. بلغنی انک جردت الارض فاخذت ما تحت قدمیک، و اکلت ما تحت یدیک فارفع الی حسابک، واعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس، والسلام. نهج البلاغه، فیض/۹۵۵، ل/ح

هماهنگ با خائنان نسبت به او خیانت ورزیدی، نه پسر عمت را یاری کردی و نه امانت را ادا نمودی، گویا تو جهاد خود را بخاطر خدا انجام نداده ای، گویا حجت و بیّنه ای از طرف پروردگات دریافت نداشته ای و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان حيله و نیرنگ بکار می بردی و مقصدت این بود که اینان را بفریبی و غنایمشان را در اختیار گیری، پس آنگاه که سختی امکان خیانت به امت را بتو داد شتابان حمله نمودی و باعجله به جان بیت المال آنها افتادی و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای بیوه زنان و یتیمان امت نگهداری می شد ربودی! همانند گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی و استخوان شکسته ای را برباید! و باسنیه ای گشاده و دل خوش به حجاز حمل نمودی! بی آنکه در این کار احساس گناه کنی، گویا میراث پدر و مادرت را بسرعت به خانه خود حمل می کردی «سبحان الله» آیا به معاد ایمان نداری؟ و از بررسی دقیق حساب روز قیامت نمی ترسی؟

ای کسی که پیش ما از خردمندان بشمار می آمدی! چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو میبری در حالی که می دانی حرام می خوری، و حرام می آشامی؟ چگونه با اموال ایتام و مساکین و مومنان و مجاهدان راه خدا، کنیز می خری و زنان را به همسری می گیری؟ در حالی که می دانی این اموال را خداوند به آنان باز گرداند، و بوسیله آنان بلاد اسلام را حفظ و نگهداری نمود؟! از خدا بترس و اموال اینان را بسویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد وظیفه ام را در برابر خدا در باره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچکس را با آن نزدم مگر اینکه داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد.

به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی کردند، و در اراده من اثر نمی گذاردند، تا

آنگاه که حق را از آنها بستانم و ستمهای ناروایی را که انجام داده اند دور سازم، بخداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند اگر (فرضا) آنچه تو گرفته ای برای من حلال بود خوشایندم نبود که آنرا برای بازماندگام به ارث گذارم. بنا بر این دست نگهدار و اندیشه ثمالا فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیدن ای، در زیر خاکها پنهان شده ای و اعمالت به تو عرضه شده، درجائی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت سر می دهد، و کسی که عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت می کند ولی راه فرار و چاره مسدود است.^(۱)

(۱) اما بعد، فانی کنت اشركتک فی امامتی، وجعلتک شعاری و بطاقتی، و لم یکن رجل من اهلی اوثق منک فی نفسی لمواساتی و موازتی و اداء الامانة الی، فلما رایب الزمان علی ابن عمک قد کلب، و البعدو قد حرب، و امانة الناس قد خزیت، و هذه الامة قد دفنتک و شغرت، قلبت لابن عمک ظهر المجنّ ففارقته مع المفارقین و خذلته من الخاذلین، و خنته مع الخائنین، فلا ابن عمک آسیت، و لا الامانة اديت، و کانک لم تکن الله ترید بجهادک، و کانک لم تکن علی بینة من ربک، و کانک انما کنت تکید هذه الامة عن دنياهم، و تنوی غرتهم عن فیثهم، فلما امکنتک الشدة فی خیانة الامة اسرعت الكرة و عاجلت الوثبة، و اختطفت ما قدرت علیه من اموالهم المصونة لاراملهم و ایتامهم اختطاف الذئب الأزلّ دامية المعزی الکسيرة، فحملته الی الحجاز رحیب الصدر بحمله غیر متأثم من اخذه کانک - لا اباً لغيرک - صدرت الی اهلک تراثا من ابيک و امک. فسبحان الله! اما تؤمن بالمعاد؟ او ماتخاف نقاش الحساب؟

ایها المعدود - کان - هندننا من ذوی الالباب کیف تسبیغ شرابا و طعاما و انت تعلم انک تاکل حراما و تشرب حراما؟ و تبتاع الاماء و تنکح النساء من مال الیتامی و المساکین و المومنین و المجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و احرز بهم هذه البلاد؟

فاتق الله و اردد الی هولاء القوم اموالهم، فانک ان لم تفعل ثم امکننی الله منک لاعذرن الی الله فیک، و لأضربنک بسیفی الذی ماضرت به احدا الا دخل النارا

والله لو ان الحسن و الحسين فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هواة و لا ظفرا منی بارادة حتی أخذ الحق منهما و ازیل الباطل عن مظلمتهما. و اقسم بالله رب العالمین: ما یسرّنی ان ما اخذته

من اموالهم حلال لی اترکه میراثا لمن بعدی، فضح رویدا فکانک قد بلغت المدى، و دفنت تحت الثری، و عرضت علیک اعمالک بالمحل الذی ینادی الظالم فیہ بالحسرة، و یتمنی المضحیح فیہ الرجعة، ولات حین مناص. «نهج البلاغة، فیض/۹۵۶، لحد/۴۱۲، نامه ۴۱».

در متن عربی این کلام «اشرکتک فی امانتی» مراد از آن شرکت دادن وی در بیت المال یا امر ولایت است و در نامه ای که به عامل خود اشعث بن قیس در همدان، نیز می نویسد: ان عملک لیس لک بطعمة و لکنه فی عنقک امانة - آنچه بدست تو داده شده طعمه تو نیست بلکه امانتی است در گردن تو. «شعار» با فتح و کسر: لباس زیرین است. بطانة الرجل: اطرافیان و خواص او هستند. کلب الرجل: سرسختی و پيله کردن است. حرب العدو: مبارزه طلبی و بالارفتن غضب است. خزیت امانة الناس: خوار شمردن. فنک: تجاوز و غلبه بناحق. شغرت الامة: تهی شدن خیر، و بگفته برخی بمعنی پراکندگی. ظهر الجبن: جنگ با دشمن و بازگرداندن آن بمعنی همکاری و تسلیم و دشمن شدن. اسرعت الكرة: به اموال مردم هجوم بردن. ذئب الازل: گرگ ران باریک و چابک که در جستن به سمت طعمه سریع تر می جهد. دامية: مجروح خون آلود. تأثم: کناره گیری از گناه. هواده: مصالحه و سازش. فضح رویدا: دستور به آرامش و سکون، و برخی گفته اند اصل آن از این باب است که کسی به شتر خود مقداری علف می دهد و او را آماده می کند که بچابکی راه برود ولی او را سیر نمی کند به چنین کسی گفته میشود: شتر خود را با آرامش حرکت ده.

طرف سخن عتاب آمیز حضرت علی(ع) در این کلام هر که باشد، نکات بسیار مهمی در آن مورد تأکید قرار گرفته که بسیار هشدار دهنده و عبرت آموز است:

۱- اهمیت و حساسیت بیت المال و اموال عمومی که متعلق به اقشار محروم یا یتیم و مسکین و مجاهدان واقعی در راه خداست و اینکه صاحبان این اموال، اینان میباشند و باید در مسیر منافع و مصالح آنان صرف شود نه دیگران.

۲- اشاره به عاقبت و انجام کار کسانی که روزگاری در صفوف مبارزین بوده اند ولی جهاد و مبارزه آنان برای غیر خدا بوده است و گویا برای تصاحب قدرت و سوء استفاده از آن، مبارزه و جهاد کرده اند. آنحضرت علت وضعیست کنونی نماینده خود را چنین فرموده اند: گویا تو در گذشته در

جهاد، خدا را هدف قرار نداده بودی؟!

بنظر می‌رسد طرف سخن در این نامه و نامه پیشین یک شخص باشد ولی در اینکه او چه کسی است اختلاف است برخی گفته‌اند مراد «عبدالله بن عباس» عامل آن حضرت (ع) بر یمن است همان که در نهایت به معاویه ملحق شد. برخی گفته‌اند مراد «عبدالله بن عباس» [ابن عباس] است که از طرف آن حضرت استاندار بصره و اهواز و فارس بود و در بیشتر مراحل مشکل و جنگها با آن حضرت همراه بود.

تعبیرهایی در این نامه گواه نظریه دوم است نظیر: من تورا شریک در امانتم قرار دادم. و تو را صاحب اسرار خود ساختم و در میان خاندان و خویشاںم مطمئن تر از تو نیافتم. و نیز این جمله: عهد و پیمان را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی. و نیز: نه پسر عمت را یاری کردی. و نیز: ای کسی که نزد ما از

۳- توجه بخطر توجیه گران که سوء استفاده خود از قدرت سیاسی و اقتصادی را با لطائف الحیل، توجیه میکنند و گویا همه تلاشها و فداکاریهای دیگران برای بقدرت رسیدن تعدادی افراد بوده است که حکومت را ملک طلق خود تصور کنند.

۴- نگرانی حضرت از ازدواجهای مجدد افرادی که همراکز قدرت نزدیکند و نیز تغییر زندگی عادی آنان و چرخش بسمت اشرافیت و تجملات و خانه های آنچنانی و فرستادن پول به خارج و تدارک زندگی اشرافی در خارج از محدوده ولایت و حکومت.

۵- اظهار نگرانی از بی وفائی و عهد شکنی دوستان نیمه راه که برای نیل بقدرت و حاکمیت با حضرت همصدا و همراه بودند ولی همینکه بقدرت رسیدند حضرت را رها کرده و به ارزشها و آرمانهای گذشته پشت نمودند.

۶- تاکید حضرت بر لزوم اجراء حق و عدالت حتی نسبت به نزدیکترین افراد به حاکم اسلامی آنگونه که حضرت بشکل فرضی در مورد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اظهار داشته‌اند. و پرهیز از سیاست ضعیف کشی که در حکومتها رایج و معمول است.

و نکات برجسته دیگری از این قبیل که از نظر آسیب شناسی در مباحث حکومتی اسلام قابل توجه است. (مقرر)

خردمندان بشمار می آمدی. و جملات و تعبیرهای دیگری از این قبیل که در این نامه آمده است.

کشی در رجال خود در باره عبدالله بن عباس بسند خود از زهری می نویسد:
 «از حارث شنیدم که می گفت: علی (ع) عبدالله بن عباس را بر بصره حاکم نمود، ولی او اموال بیت المال را از بصره برداشت و به مکه گریخت و علی (ع) را تنها گذاشت، و مبلغ آن اموال دو میلیون درهم بود، پس چون این خبر به گوش علی (ع) رسید به منبر تشریف بردند و گریه کردند و فرمودند:

درجائی که این پسر عموی رسول خدا (ص) با آنهمه علم و منزلت اینگونه عمل کند پس چگونه از کسی که پائین تر از این حد است می توان انتظار داشت، بار خدایا من از دست اینان خسته شدم، مرا از اینان راحت کن و بدرگاه خودت پذیر، بدون اینکه ناتوان و از کار افتاده شوم.

کشی گوید: پیر مردی از اهل یمامه از معلى بن هلال، از شعبی نقل می کند که گفت: چون عبدالله بن عباس بیت المال بصره را برداشت و بسوی حجاز گریخت علی بن ابی طالب (ع) به وی اینچنین نوشت: آنگاه نامه ای قریب به مضمون آنچه در نهج البلاغه آمده ذکر می کند، آنگاه ادامه می دهد:

آنگاه عبدالله بن عباس در پاسخ وی نوشت: اما بعد، نامه شما بدست من رسید، شما تصرف اموال بیت المال بصره را بر من گران دانسته اید، بجان خودم سوگند، من در بیت المال خدا بیشتر از آنچه برداشت کرده ام حق دارم! والسلام.
 آنگاه علی بن ابیطالب (ع) به وی نوشت:

اما بعد، بسیار جای شگفتی است که نفس تو برای تو آراسته که چیزی بیش از آنچه از بیت المال گرفته و بیش از آنچه برای هر یک از مسلمانان است، در بیت المال خداوند حق داری؛ اگر این تمنای باطل و ادعای بی اساس تو واقعا ترا از گناه نجات می دهد و حرام های خدا را بر تو حلال می کند در این صورت تو

رستگار شده - و خدا عمرت را طولانی کند - به راه هدایت راه یافته ای!!! به من گزارش رسیده که تو مکه را بعنوان وطن برگزیده ای و در آنجا سرطویله ایجاد کرده و چهارپایان مکه و طائف را خریداری می کنی و زیر نظر خودت آنها را انتخاب می کنی و از اموالی که مال تو نیست بهای آنها پرداخت می کنی! و من خدا را گواه می گیرم و به او سوگند یاد می کنم، خدائی که پروردگار من و تو است، پروردگار بلندمرتبه و عزتمند، که این اموالی که تو تصرف نموده ای اگر از راه حلال مال من بود من دوست نداشتم که آن را برای وارثم به ارث بگذارم، پس هیچ فریبی بزرگتر از این نیست که خود را با خوردن این اموال آهسته آهسته فریب دهی گویا اکنون به پایان کار رسیده ای و در پیشگاه پروردگار خود ایستاده ای و آرزوی بازگشت بدنیا را داری و فرصت توبه را از دست داده ای ولی زمان، زمان گریز و چاره نیست. والسلام.

وی گفت: آنگاه عبدالله بن عباس در پاسخ آن حضرت نوشت:

اما بعد؛ تو موعظه را به من به نهایت رساندی، بخدا سوگند اگر خدا را با تمام آنچه روی زمین از طلا و جواهرات است ملاقات کنم، محبوب تر است نزد من از اینکه خدا را در حالی که خون مسلمانی به گردنم است ملاقات نمایم.^(۱)

نزدیک به همین مضمون را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خویش آورده است.^(۲)

البته اکنون جای بررسی این مسئله تاریخی و بیان درستی و نادرستی آن نیست، ولی بسا به ذهن بسیاری از افراد خطور می کند که چگونه ممکن است از شخصیت برجسته و دانشمند جهان اسلام و کسی که روایت شده که پیامبر اکرم (ص) برای فقاہت و حکمت و علم تأویل و تفسیر او دعا فرموده و مراتب

(۱) اختیار معرفة الرجال / ۶۰-۶۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶/۱۷۰.

وفاداری و اخلاص و محبت وی نسبت به امیر المومنین (ع) و دفاع از آن حضرت در مراحل خطیر و حساس به اثبات رسیده چنین خیانتی سر بزنند؟! انسان هر چه کتابهای تاریخ و زندگینامه ها را ورق می زند، در همه جا ابن عباس را در کنار امیر المومنین (ع) مشاهده می کند که نیکیها و فضایل و مناقب آن حضرت را بازگو می کند و همواره با معاویه حتی پس از شهادت آن حضرت (ع) دشمنی می ورزد. و با اینکه معاویه اشخاص مختلف را به وسیله مال بخود متمایل و جذب می کرد و حتی برادر ابن عباس یعنی عبیدالله بن عباس را به خود جذب نمود ولی درجائی شنیده نشده که عبدالله بن عباس به وی متمایل شده باشد. و از مجموع این مسائل، صداقت و پاکی ابن عباس و دروغ بودن این داستان استفاده می شود.

ازسوی دیگر روایاتی که ما برخی از آنها را از کشی نقل کردیم روایات ضعیفی است و بلکه عداوت و دشمنی برخی از راویان آن با اهل بیت (ع) محرز و آشکار است، و نمی توان به آنها اعتماد نمود. ولکن این نامه که مرحوم سید رضی (ره) در نهج البلاغه آورده، نامه ای است که در سایر کتابهای روایتی نیز آمده و چنانچه در شرح ابن ابی الحدید است اکثر روایات آنرا نقل کرده اند. و باتوجه به قراینی که در آن است و به آن اشاره شد مشکل بتوان آنرا بر عبیدالله بن عباس برادر ابن عباس حمل نمود.

ولی آنچه کار را آسان می کند، اینست که ابن عباس با همه جلالت و عظمتی که دارد معصوم نیست و شاید پس از آنکه از دوام حکومت عادلانه حقه امیر المومنین (ع) مأیوس شده و اطمینان یافته که در مدتی نه چندان دور این حکومت بدست دشمنان می افتد، و اخلاق و خو و خصلت بنی امیه را نیز می دانسته که آنها به هر حال روزی از بنی هاشم انتقام می گیرند و آنان را از حقوقشان محروم می کنند و کار را بر آنان مشکل می گیرند به این فکر افتاده که

قسمتی از بیت المال را برای روز تنگنا و سختی ذخیره کنند! و نفس اماره همیشه انسان را به بدی می کشاند و راه توجیه و گریز را پیش پای انسان می گذارد، الا مارحم الله، تا آنجا که برخی گفته اند: «و كفى المرأ نبلاً ان تعدّ معايبه - و خوبی مرد را این بس که بشمارند بدیهایش».

آیا در هر زمان نمونه هایی مشاهده نشده که بزرگان از علم و دین که زمانی افراد مخلص و پایبند به موازین اسلامی بوده اند پس از آنکه دنیا به آنان روی آورده و اموال مردم در اختیار آنان قرار گرفته چگونه خود و یا اولاد و اطرافیان آنها با توسل به برخی توجیهاات به اسراف و تبذیر پرداخته و اموال عمومی را به خود اختصاص داده و روی هم انباشته اند؟ از وسوسه ها و توجیهاات نفس همواره به خدا پناه می بریم.

ولکن باهمه این احوال بسیار مشکل است که بگوئیم طرف سخن در این دو خطبه، عبد الله بن عباس است.^(۱) و اثر عملی و شرعی هم بر این موضوع مترتب

(۱) البته همانگونه که استاد حفظه الله در اینجا و پیش از این اشاره فرمودند بسیار مشکل است که شخصیت زیرک و بزرگواری همانند ابن عباس را بتوان به اختلاس از بیت المال و فرار از بصره و خوشگذرانی در مکه و طائف آنهم در آن سن و سال و در زمان خلافت و حکومت حضرت علی (ع) متهم نمود، زندگانی درخشان ابن عباس را تا آنجا که تفسیرهای مختلف قرآن، خطبه های متعدد نهج البلاغه، کتابهای تاریخی و شواهد و قرائن و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان برای ما مجسم می کند، شخصیت آگاه و روشن ضمیری است که سرد و گرم حوادث را چشیده و از کورانها و حوادثی هولناک که بسیاری در آن غلطیده اند سربلند بیرون آمده است.

ابن عباس هنگامی که مسلمانان در شعب ابی طالب سخت ترین دوران زندگی خود را می گذراندند بدنیا می آید، پدرش عباس عموی پیامبر اکرم (ص) نام او را عبدالله می گذارد، قناده او را که دست مبارک پیامبر (ص) می دهند، طبق نقل «اسدالغابة» آن حضرت به وی دعا می کند و می فرماید: اللهم علمه الحكمة - خدایا حکمت را به او بیاموز - پس از وفات پیامبر اکرم (ص) در کنار پدرش عباس،

.....

به علی (ع) وفادار می ماند و نزد آن حضرت علم فقه و تفسیر و تأویل قرآن را می آموزد و خود جلسه درس تشکیل می دهد، تاجائی که طبق نقل استیعاب به هنگام تدریس از کثرت شاگردان راه عبور و مرور بسته می شود. ابووائل می گوید: عبدالله بن عباس در موقع حج خطبه ای برای ما خواند و سوره نور را عنوان کرد و از اول تا آخر سوره را بگونه ای تفسیر نمود که با خود گفتم اگر مردم ترک و روم و فارس سخنان او را می شنیدند، همه اسلام را قبول می کردند.

ابن اثیر می نویسد: «ابن عباس به ولایت و امامت امام علی (ع) معتقد بود و آن حضرت را خلیفه بلا فصل پیامبر (ص) می دانست و بارها در برخورد با سه خلیفه دیگر از این مسئله دفاع می نمود، و پس از آنکه امام (ع) به خلافت ظاهری رسید و مردم با آن حضرت بیعت کردند، وی همواره در رکاب آنحضرت بود و در جنگ جمل شرکت فعال داشت و امام او را برای اتمام حجت و مناظره پیش طلحة و زبیر و عایشه فرستاد و او با بیان شیوا و اطلاعات وسیعی که داشت، آنها را محکوم نمود.»

پس از شکست اصحاب جمل و متلاشی شدن لشکر بصره، امام (ع) وی را به عنوان استاندار آن سامان معین نمود که نامه شماره ۱۸ و ۷۶ نهج البلاغه مربوط به همین دوران می باشد.

به هنگام جنگ صفین ابن عباس به همراه سپاه بصره به کمک امام (ع) می شتابد و فرماندهی یک بخش عمده از سپاه امام را بعهده می گیرد و بهنگام فتنه حکمیت که خوارج ابوموسی اشعری را بعنوان طرف مذاکره با عمرو عاص مطرح می کردند آن حضرت ابن عباس را به عنوان نماینده خود پیشنهاد می کند و چنانچه در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه آمده می فرماید: فادفعوا ما فی صدر عمر بن العاص بعبد الله ابن عباس - آنچه در سینه عمرو عاص می گذرد را بوسیله ابن عباس دفع کنید - که این خود بیانگر زیرکی و درایت ابن عباس و عنایت امام (ع) به اوست.

در طول جنگ صفین چنانچه در کتاب «وقعة الصفین» آمده معاویه و عمرو عاص نامه های متعددی برای نرم کردن و فریب وی می نویسند ولی هربار از وی جواب قاطع و دندان شکنی می شنوند و مورد سرزنش وی قرار می گیرند که متن آن نامه ها در کتاب مزبور آمده است.

در ماجرای خوارج چنانچه در نامه ۷۷ نهج البلاغه آمده امام ابن عباس را برای مذاکره و مباحثه با آنان می فرستد که وی بشایستگی از انجام این ماموریت برمی آید و شبهات آنان را پاسخ می گوید.

پس از شهادت محمد ابن ابوبکر در مصر توسط ایادی معاویه و عمرو عاص، امام (ع) درد دل خود را

طی نامه ای برای ابن عباس می نویسد و نیز بهنگام مراسم حج به وی ماموریت می دهد که به نمایندگی از سوی آن حضرت در مراسم حج شرکت کند و تبلیغات ایادی معاویه را خنثی نماید...
ابن عباس تا هنگام شهادت علی(ع) استاندار بصره بود و پس از شهادت آن حضرت نیز بر همین مسئولیت باقی ماند و در بیعت گرفتن از مردم برای امام حسن(ع) نقش بسزائی داشت.

پس از شهادت امام حسن(ع) نیز چنانچه در ناسخ التواریخ جلد مربوط به زندگی امام حسین(ع) آمده، در مدینه در کنار امام حسین(ع) زندگی می کرد و مردم را در جهت بیعت نکردن با یزید تشویق می نمود، و به هنگام حرکت امام حسین(ع) از مکه بطرف کربلا ابن عباس طبق دستور امام(ع) برای زیر نظر گرفتن اوضاع مدینه بطرف مدینه حرکت نمود. و در نهایت در زمان امام سجاد(ع) دار فانی را وداع گفت.

علاوه بر آنچه گفته شد بسیاری از بزرگان شیعه شخصیت ابن عباس را مورد تایید و توثیق قرار داده اند که نمونه هائی از کلمات آنان را به نقل از کتاب شخصیت بزرگ اسلامی «عبدالله بن عباس» از نظر می گذرانیم:

۱- علامه حلی می گوید: ابن عباس از اصحاب رسول اکرم و دوستان اران امام(ع) و شاگرد آن حضرت بود. جلالت و قدر و اخلاص او به امیر مومنان مشهورتر از آنست که پوشیده بماند و «کشی» در قدح او اخباری نقل کرده است که ما جواب آنها را در رجال کبیر دادیم.

۲- شهید ثانی می گوید: آنچه شیخ کشی در قدح ابن عباس آورده، حدیثی می باشد که همه آنها ضعیف است.

۳- صاحب معالم فرزند شهید ثانی می گوید: احادیثی که بر قدح ابن عباس نقل شده ضعیف است و چون عبدالله بن عباس دارای فضایل فراوانی بوده است، مورد حسد قرار گرفته و نسبت های ناروا به او داده شده که همه بهتان است.

۴- مرحوم اردبیلی در جامع الروات و صاحب وسائل الشیعة در جزء بیستم وسائل ابن عباس را توثیق نموده و نظر علامه را اختیار کرده است.

۵- در جلد دوم الاصابه صفحه ۳۲۴ آمده است که: ابن عباس از طرف علی(ع) تا روز شهادت آن حضرت والی بصره بود.

نیست، والله العالم بالامور.

۱۲- باز در نهج البلاغه آمده است:

بخدا سوگند اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار بسر برم، و یا در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال آنان را غصب نموده باشم.

چگونه به کسی ستم روا دارم، آنهم برای جسمی که تار و پودش بسرعت به کهنگی می گراید و مدتها در میان خاکها می ماند؟!

بخدا سوگند «عقیل» برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من می خواست که مقدار یک صاع از گندم های شما را به او ببخشم، کودکانش را

۶- ارشاد مفید و کشف الغمه و مقاتل الطالبین و بحار الانوار می نویسند: امام حسن (ع) پس از شهادت حضرت علی (ع) ابن عباس را بر خلافت بصره باقی گذاشت.

خلاصه کلام اینکه، ابن عباس کسی است که معاویه را برای مصرف بی رویه بیت المال مسلمین همواره مورد انتقاد قرار می داد و پیوسته در طول زندگی مردم را به اطاعت از مولای متقیان علی (ع) دعوت می نمود و اتهاماتی اینچنین به هیچ وجه بر شخصیت والای او زینده نیست. و شاید جعل احادیث دروغ و طرح اتهاماتی از این قبیل، برای شخصیت های با سابقه و افراد وفاداری نظیر ابن عباس از سوی دستهای مرموز و تبلیغات چی های معاویه و عمرو عاص و بطور کلی حزب مرموز اموی صورت گرفته، تا هویت تاریخی و فرهنگی اینان را با انگها و برچسب های مختلف لکه دار کند و از چشم مردم بپندازد، چنانچه معاویه در ارتباط با شخص امیر المومنین (ع) هم همین شیوه را در پیش گرفت و آنقدر تبلیغات دروغ و جو مسموم علیه امام (ع) در شام بوجود آورد که هنگامی که مردم شام می شنوند حضرت علی (ع) بهنگام غاز در محراب عبادت ضربت خورده و در اثر آن بدرجه شهادت رسید، با تعجب از یکدیگر می پرسند مگر علی غازه می خوانند؟!

در هر صورت طرف سخن در این دو خطبه بسیار بعید است که ابن عباس باشد، شاید مورد خطاب همان عبیدالله بن عباس و یا شخص دیگری باشد، والله العالم، (مقرر)

دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان بر اثر فقر دگرگون گشته، گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود.

«عقیل» بازهم اصرار کرد و خواسته خود را چند بار تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد من دینم را به او می فروشم! و به دلخواه او قدم برمی دارم و از راه و رسم خویش دست می کشم! اما من آهنی را در آتش گذاختم، سپس آنرا به بدنش نزدیک ساختم، تا با حرارت آن عبرت گیرد، ناله ای همچون بیمارانی که از شدت درد می نالند سرداد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد، به او گفتم: هان ای عقیل زنان سوگمند در سوک تو بگریند، از آهن تفتیده ای که انسانی آنرا به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می کنی اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آنرا برافروخته است! تو از این رنج می نالی ولی من از آتش سوزان نالان نشوم!؟

از این سرگذشت، شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و شیرین به درب خانه ما آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آنرا با آب دهان یا استفراغ مار خمیر کرده بودند، به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت حرام است! گفت: نه این است و نه آن بلکه هدیه است. به او گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آئین خدا وارد شده ای که مرا بفریبی؟ دستگاه ادراکت بهم ریخته یا دیوانه شده ای! یا هذیان می گویی؟ بخدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانی آنهاست را به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد؛ و این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی ارزشتر است.

علی را با نعمتهای فناپذیر و لذتهای نابود شدنی دنیا چه کار؟ از بخواب رفتن

عقل و لغزشهای قبیح بخدا پناه می بریم و از او یاری می جوئیم.^(۱)

ما همه خطبه را در اینجا یادآور شدیم، زیرا در آن مطالبی آمده که برای هر کسی که رهبری جامعه را بعهده می گیرد و بر اموال عمومی و بیت المال مسلمانان

(۱) والله لأن ابیت علی حسک السعدان مسهداً و اجر فی الاغلال مصفداً، احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشیء من الحطام، و کیف اظلم احداً لنفس یسرع الی البلی قفولها و یطول فی الثری حلولها؟ والله لقد رایت عقیلاً وقد املق حتی استماحنی من برکم صاعاً، و رایت صبیانه شعث الشعور غیر الالوان من فقرهم کأنما سوّدت وجوههم بالمعظم، و عاودنی موکداً و کرر علی القول مردداً، فاصغیت الیه سمعی فظن انی ابیعه دینی و اتبع قیاده مفارقاً طریقتی، فاحمیت له حدیده ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها، فضجّ ضجیح ذی دنف من ألمها، و کاد ان یحترق من میسمها، فقلت له: ثکلتک الثواکل یاعقیل، اتن من حدیده احماها انسانها للعبه، و تجرنی الی نار سجرها جبارها لفضبه؟ اتن من الأذی ولائن من لظی؟

و اعجب من ذلک طارق طرقتنا بملفوفة فی وعائها و معجونة شنتتها کأنما عجتت بریق حیه اوقیثها، فقلت: اصله ام زکاة ام صدقة؟ فذلک محرم علینا اهل البیت، فقال: لاذا و لا ذاک ولکنها هدیه، فقلت هبنتک الهبول، اعن دین الله اتینتی لتخدعنی؟ امخبیط ام ذوجنة ام تهجر؟ والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی غلة اسلبها جلب شعیره ما فعلت (ما فعلته خ. ل.) و ان دنیاکم عندی لأهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها، مالعلی ولنعمیم یفنی، ولذة لاتبقی؟ نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل و به نستعین. نهج البلاغة، فیض / ۷۱۳، لحد / ۳۴۶، خطبة ۲۲۴.

لغت های مشکل این خطبه: سعدان: بفتح سین، گیاهی است خاردار که به خارهای آن حسک السعدان گفته می شود و شبیه به سر پستان است. مسهد: کم خواب، بیدار. مصفد: کسی که در بند است. قفول: بازگشت. استماحه: طلب بخشش. عظیم بروزن زبرج: گیاهی است که بوسیله آن چیزهایی را به رنگ سیاه رنگ آمیزی می کنند. سجرها: برافروخت آن را. وظاهرا اینکه فرموده آن بر ما حرام است، مراد زکوة و صدقه باشد، و نیز گفتار اشعث که گفت: لاذا و لا ذاک. در اینصورت پس مراد به هدیه وصله یکی است. هبول: زنی که معمولاً فرزندان وی از دنیا می روند. جلب الشعیر باضمه و یا کسره جیم: پوست جو.

مسلط می شود لازم است آنرا مورد ملاحظه و مطالعه قرار داده و همیشه فراروی خود قرار دهد و از آن عبرت گیرد.

ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می نویسد:

«و اما اینکه فرمود: «در ظرفی سر پوشیده» داستان این است که اشعث بن قیس نوعی از حلوا که بسیار با سلیقه آنرا تهیه کرده بود به آن حضرت «ع» هدیه کرد، ولی امام «ع» از اشعث ناخشنود بود، همانگونه که اشعث از امام ناراضی بود، و گمان میکرد که با این کار میتواند به اهداف دنیائی خود برسد، و امام «ع» به این هدف اشعث پی برده بود و به همین جهت هدیه او را نپذیرفت، و اگر اینگونه نبود هدیه او را می پذیرفت. زیرا پیامبر اکرم «ص» هدیه را می پذیرفت و علی «ع» نیز هدیه گروهی از اصحاب خویش را پذیرفته بود. و یک روز یکی از اصحابی که با آن حضرت مأنوس بود به مناسبت عید نوروز آن حضرت را برای صرف حلوا دعوت نمود. حضرت از آن حلوا تناول کرد و فرمود: به چه مناسبت این حلوا را تهیه نمودی؟ گفت: بنخاطر روز نوروز. آن حضرت خندید و فرمود: نوروزا لنا فی کل یوم ان استطعتم. چه خوب بود اگر هر روز را بر ما نوروز می کردید.^(۱)

۱۳- در شرح ابن ابی الحدید آمده است:

معاویه از عقیل داستان آهن گداخته را پرسید، عقیل گریه کرد و گفت: من در ابتدا ماجرای دیگری از آن حضرت برای تو می گویم آنگاه پاسخ پرسشت را می دهم: یک روز برای حسین فرزند آن حضرت مهمان آمد، حسین یک درهم قرض کرد و با آن نان خرید آنگاه به خورش احتیاج داشت به قنبر خادمشان گفت، قنبر در یکی از ظرفهای عسلی که از یمن برایشان آورده بودند را باز کرد و

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱/۲۴۷.

مقدار یک پیمانۀ از آن برداشت چون آن حضرت «ع» خواست آنها را تقسیم کند فرمود: «ای قنبر، من گمان می‌کنم دست به این ظرف خورده است» قنبر ماجرا را نقل کرد، حضرت خشمگین شد و فرمود: «حسین را نزد من بیاورید» آنگاه تازیانه خود را بسوی او بلند کرد، ولی حسین گفت: «تو را به حق عمویم جعفر» [دست نگهدار] آن حضرت به احترام نام جعفر [جعفر طیار برادر امیر المومنین «ع» که در جنگ موته به شهادت رسید] آرام گرفت و فرمود: «چرا پیش از تقسیم از عسل برداشتی؟» گفت: ما هم در آن حقی داریم. آنگاه که سهمیه ما داده شود آنرا برمی‌گردانیم، فرمود: پدرت به قربانت، اگر چه تو، هم در آن حقی داری ولی پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند تو نباید از آن استفاده کنی! اگر ندیده بودم که رسول خدا (ص) لبان تو را می‌بوسید با تازیانه تنبیهت می‌کردم. آنگاه یک درهم که در ردای خود داشت به قنبر داد تا از بهترین عسل خریداری کند و بجای عسل مصرف شده بریزد. عقیل گفت: گویا هم اکنون من دودست علی را می‌بینم که در ظرف را گرفته است و قنبر عسل را در آن می‌ریزد، آنگاه آن حضرت در آنرا محکم بست و فرمود: بارخدا یا حسین را بیامرز زیرا او نمی‌دانست.

معاویه گفت: از کسی سخن گفتم که فضیلت او را کسی منکر نیست خدا ابوالحسن را رحمت کند، از پیشینیان خود سبقت گرفت و آیندگان را از رسیدن بخود ناتوان کرد. اکنون داستان آهن گداخته را بگو.

عقیل گفت: من فقیر شدم، و در تنگنای شدیدی گرفتار آمدم، از آن حضرت درخواست کردم ولی پاسخ مثبت نداد پس کودکانم را جمع کردم و نزد او بردم درحالی که آثار سختی و گرسنگی در آنان آشکار بود، به من گفت: شب هنگام به نزد من بیا تا به تو چیزی بدهم، به هنگام شب درحالی که یکی از فرزندانم مرا همراهی می‌کرد نزد وی رفتم، به فرزندم گفت تا آنجا را ترک کند،

آنگاه گفت: اکنون در پیش روی توست، من در حالی که گمان می کردم قطعه ای از طلاست باحرص و ولع دست خود را دراز کردم ولی ناگهان دستم به پاره آهنی گداخته اصابت کرد، نگرفته آنرا رها کردم، و همانند گوساله نری در زیر دست قصاب فریاد کشیدم! وی به من گفت: مادرت به عزایت بنشیند! آیا از این پاره آهنی که آتش دنیا آنرا گداخته فریاد می کشی، پس اگر من و تو فردا در زنجیره های آتشین دوزخ کشیده شویم چه خواهیم کرد؟ آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «اذ الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون» آنگاه فرمود: تو بیش از حقی که خداوند برای تو قرار داده نزد من حقی نداری، به نزد خانواده ات برگرد. معاویه از این داستان بسیار شگفت زده شد و گفت: هیهات، هیهات! زنان از زائیدن همچو او ناتوانند.^(۱)

نظیر داستان امام حسین (ع) و عسل در کتاب مناقب^(۲) به نقل از «الفائق» در شأن حسن بن علی (ع) آمده است. شاید این هردو داستان یکی و مربوط به یکی از این دوبررگوار بوده که در نگارش جابجا شده است. و همین روایت را نیز بحار از مناقب نقل نموده است.^(۳)

۱۴- در مناقب به نقل از کتاب مختصر انساب الاشراف آمده است:

عقیل بر امیر المومنین (ع) وارد شد، آن حضرت به فرزندش حسن فرمود: عموی خود را بپوشان. وی پیراهن و عبائی از خود به او داد، بهنگام شام بر سر سفره مقداری نان و نمک آوردند، عقیل گفت: چیزی به غیر از این نیست؟ حضرت فرمود: آیا این نعمت خدا نیست؟ برای همین باید خدای را فراوان سپاس گفت. عقیل گفت پولی به من بده تا قرضم را ادا کنم و توشه سفرم را آماده ساز تا از

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱/۲۵۳.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۷۵.

(۳) بحار الانوار ۴۱/۱۱۲، تاریخ امیر المومنین (ع) باب ۱۰۷ (باب جوامع مکارم اخلاقه) حدیث ۲۲.

اینجا بروم، حضرت فرمود: قرض تو چقدر است ای ابویزید؟ گفت: یکصد هزار درهم. فرمود: بخدا سوگند من ندارم و چنین پولی نزد من نیست. ولی صبر کن تا حقوقم را بگیرم و مقداری از آنرا به تو بدهم، و اگر برای عیالم قسمتی از آنرا احتیاج نداشتم همه آنرا به تو می دادم. عقیل گفت: بیت المال بدست توست و تو مرا به حقوقت حواله می دهی؟ و اصلاً حقوقت چقدر است، و اگر همه آنرا هم به من بدهی مگر چقدر می شود؟ حضرت فرمود: من و تو در بیت المال همانند دیگر مسلمانان هستیم.

هنگامی که این دو با هم مشغول سخن گفتن بودند بالای دار الامارة بودند و صندوقهای تجار بازار از آنجا پیدا بود - حضرت به وی فرمود: اگر آنچه را که من پیشنهاد می کنم نمی پذیری اکنون به سراغ این صندوقها برو و قفلهای آنها را بشکن و آنچه در آنهاست برای خود بردار. گفت: در این صندوقها چیست؟ فرمود: در آنها اموال بازرگانان است. گفت: از من می خواهی که صندوقهایی را بشکنم که صاحبان آن توکل بر خدا کرده و اموال خود را در آن نهاده اند؟ امیر المومنین(ع) فرمود: از من می خواهی که در بیت المال مسلمانان را بگشایم و اموال آنان را به تو بدهم با اینکه آنان توکل بر خدا کرده و درب آنرا قفل نموده اند؟ باز اگر می خواهی شمشیرت را بردار من هم شمشیرم را برمی دارم و به اتفاق به «حیره» می رویم در آنجا بازرگانان پولدار وجود دارد، به یکی از آنان شبیخون زده و اموال او را به چنگ می آوریم. گفت: آیا مرا به دزدی دعوت می کنی؟ فرمود: دزدی از یک شخص بهتر از دزدی از همه مسلمانان است. عقیل گفت: پس به من اجازه می دهی که به نزد معاویه بروم؟ فرمود: به تو اجازه می دهم. گفت: پس مرا بر این سفر یاری ده. فرمود: حسن جان به عمویت چهارصد درهم بده. پس عقیل از نزد آن حضرت خارج شد در حالی که این شعر را می خواند:

سیغنی الذی اغناک عنی و یقضی دیننا رب قریب
 آنکه ترا از من نموده بی نیاز ادا کند قرض مرا، اوست چاره ساز^(۱)
 عمرو بن عاص (و طبق نقل بحار، عمرو بن علاء) می نویسد: چون عقیل از امیر
 المؤمنین (ع) خواست که از بیت المال به وی بپردازد حضرت به وی فرمود: تا
 روز جمعه درنگ کن. عقیل تا روز جمعه صبر کرد، امیر المؤمنین (ع) چون
 غاژ جمعه را بر مردم خواند به عقیل فرمود: نظر تو درباره کسی که به همه اینان
 خیانت کند چیست؟ گفت: وی بسیار آدم بدی است. فرمود: تو از من
 می خواهی که به همه اینان خیانت کنم و اموال آنان را به تو ببخشم؟
 این روایت به نقل از آن حضرت (ع) در بحار نیز آمده است.^(۲)

(۱) ترجمه ای قریب به مضمون از مترجم.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۶/۱ و نیز بحار الانوار ۱۱۳/۴۱، تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۱۰۷،
 حدیث ۲۳. در این داستان، علاوه بر آموزشهای ارزنده ای که وجود دارد چند نکته بسیار جالب به
 چشم می خورد:

۱- اینکه زندگی حضرت امیر المؤمنین (ع) در زمان حکومت و فرمانروائی تا چه اندازه ساده و بی
 آلایش بوده که حتی عقیل که از افراد فقیر و مستضعف جامعه است تحمل آنرا ندارد.

۲- اینکه حضرت به عقیل فرمود: «صبر کن تا حقوقم را بگیرم و مقداری از آنرا به تو بدهم» بیانگر
 این است که حضرت با آنکه امام المسلمین بودند بیش از سهمی معین و محدود از بیت المال حقی
 نداشتند، آنهم به قدری ناچیز بود که عقیل در جواب گفت: اگر همه حقوقت را هم به من بدهی نیاز
 مرا برطرف نمی کند.

۳- اینکه حضرت فرمودند: «من و تو در استفاده از بیت المال مساوی و همانند دیگر مسلمانان
 هستیم» نشان می دهد که رهبران و مسئولین جامعه اسلامی از بیت المال نمی توانند بیش از
 سایر افراد جامعه استفاده نمایند و مسائلی نظیر لزوم حفظ شخصیت و حیثیت اجتماعی رهبر و
 مسئولین و موقعیت سیاسی آنان در برابر دشمنان و... نمی تواند مجوزی برای استفاده بیش از اندازه
 آنان از اموال دولتی و بیت المال گردد و دقیقاً در صدر اسلام نقطه انحراف از همینجا آغاز شد که

۱۵- باز در همان کتاب آمده است:

و در میان گفتگوها شنیدم که شبی عمرو عاص بر امیر المومنین (ع) در بیت المال وارد شد. آن حضرت چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشستند و فرمود: بدون استحقاق و نیاز، استفاده از چراغ بیت المال جایز نیست.^(۱)

۱۶- در تعلیقات احقاق الحق به نقل از کتاب مناقب مرتضویه آمده است:

امیر المومنین علی (ع) یک شب در بیت المال چگونگی تقسیم اموال را می نوشت، طلحه و زبیر بر وی وارد شدند آن حضرت چراغی را که در پیش رو داشت خاموش کرد و دستور فرمود تا چراغ دیگری از منزل آن حضرت آوردند از آن حضرت (ع) علت آنرا پرسش کردند، فرمود: روغن آن از بیت المال است و سزاوار نیست که در پرتو آن با یکدیگر گفتگو کنیم.^(۲)

۱۷- در مناقب نیز در فضایل امیر المومنین (ع) از تاریخ طبری از ابن مردویه نقل

می کند که:

معاویه در شام به عنوان اینکه حکومت وی هم مرز با بلاد کفر است و باید حیثیت حاکم اسلامی حفظ شود کاخ سبز برای خودش ساخت و با همین توجیه ها بود که خلافت ساده اسلامی به اشرافیت و سلطنت - با حفظ نام خلافت - تبدیل گردید و اساساً ارزش و حیثیت واقعی رهبر و مسئولین نظام اسلامی در همین مردمی بودن و زندگی ساده آنان است. البته بصورت واقعی نه در شعار و تبلیغات. (مقرر)

(۱) وسمعت مذاکرة انه دخل علیه عمرو بن العاص لیلۃ و هو فی بیت المال، فطفی السراج و جلس فی ضوء القمر، ولم يستحل ان یجلس فی الضوء من غیر استحقاق. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۷/۱.

(۲) کان امیر المومنین علی (ع) دخل لیلۃ فی بیت المال یکتب قسمة الاموال فورد علیه طلحة و زبیر فاطفاً السراج الذی بین یدیه و امر باحضار سراج آخر من بیته فسألاه عن ذلك فقال: کان زیته من بیت المال لاینبغی ان تصاحبکم فی ضوءه. احقاق الحق ۵۳۹/۸.

آنگاه که آن حضرت از یمن باز می گشت از بین اصحاب خویش فردی را بر سپاهیان گماشت و خود زودتر به نزد پیامبر (ص) شتافت. آن فرد خودسرانه از پارچه هائی که به همراه آن حضرت بود به هریک از سپاهیان یک دست لباس پوشاند، چون سپاه به شهر نزدیک شد و آن حضرت به استقبال آنان آمد مشاهده فرمود که همه به یک شکل لباس مرتب پوشیده اند، حضرت به وی فرمود: این لباسها چیست؟ گفت: به آنان پوشاندم که به هنگام ملاقات با مردم زیبا و خوش منظر باشند. فرمود: وای بر تو پیش از آنکه آنها را نزد رسول خدا (ص) ببرم؟ آنگاه به آنها فرمود تا جامه ها را درآوردند و آنها را به جایگاه خود بازگرداند. و سپاهیان از این قضیه ابراز نارضایتی می کردند.

آنگاه از «خدری» روایت نموده که می گفت: مردم از علی (ع) شکوه می کردند پیامبر (ص) بر منبر تشریف برده و فرمودند: از علی شکوه نکنید بخدا سوگند که او در کارهای مربوط به خداوند خشن است.^(۱)

۱۸- باز در همان کتاب آمده است:

در روایتی از ابی الهیثم بن تیهان و عبدالله بن ابی رافع آمده است که طلحه وزیر نزد امیر المومنین (ع) آمده و گفتند: عمر اینگونه به ما سهمیه نمی داد! حضرت فرمود: پیامبر خدا (ص) بشما چگونه سهمیه می داد؟ آندو ساکت شدند. فرمود: آیا پیامبر خدا (ص) بطور مساوی بین مسلمانان تقسیم نمی کرد؟ گفتند: بلی. فرمود: پس سنت رسول خدا (ص) نزد شما به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟ گفتند سنت رسول خدا، ولی ای امیر مؤمنان ما دارای سابقه در اسلام می باشیم و در این راه رنج ها برده ایم و با پیامبر خدا (ص) نیز خویشاوندیم. حضرت فرمود: آیا سابقه شما بیشتر است یا سابقه من؟ گفتند:

(۱) ایها الناس، لاتشکو علیاً، فوالله انه لخنس فی ذات الله. مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۷۷.

سابقه تو. فرمود: آیا خویشاوندی شما نزدیکتر است یا خویشاوندی من؟ گفتند: خویشاوندی شما. فرمود: آیا شما بیشتر در این راه رنج و سختی کشیده اید یا من؟ گفتند: شما. فرمود: بخدا سوگند، من و این خدمتگزارم در این جهت همانند هم هستیم. و با دست به خادم خود اشاره فرمود.^(۱)

۱۹- در تهذیب و وسایل آمده است:

در حدیث است که یکی از دختران امیر المومنین (ع) [ام کلثوم] از خزانه دار بیت المال علی بن ابی رافع یک گردنبند مروارید بعنوان عاریه مضمونه گرفت، امیر المومنین (ع) به وی فرمود: چگونه گردنبندی که در بیت المال مسلمانان است را بدون اجازه من و رضایت مسلمانان به دخترم عاریه دادی؟ گفت: ای امیر مومنان او دختر شما بود و از من خواست که برای زینت گردنبند را به وی عاریه بدهم و من هم بعنوان عاریه در اختیار او گذاشتم و با اموال خودم آنرا ضمانت کردم و به عهده من است که آنرا سالم به جایگاه خودش بازگردانم. فرمود: همین امروز آنرا بازگردان، و مبادا دیگر نظیر این قضیه تکرار شود که ترا مجازات خواهم کرد، و وای به دختر من که اگر گردنبند را بدون تضمین عاریه گرفته بود اول زن هاشمیه بود که دست او را بخاطر سرقت قطع می کردم.

(۱) وفی رواية عن ابی الهیثم بن التیهان و عبدالله بن ابی رافع ان طلحة و الزبیر جاءا الی امیر المومنین (ع) و قالوا: لیس کذلک کان یعطینا عمر. قال: فما کان یعطیکما رسول الله (ص)؟ فسکتا. قال: لیس کان رسول الله (ص) یقسم بالسویة بین المسلمین؟ قالوا: نعم. قال: فسنة رسول الله (ص) اولی بالاتباع عندکم ام سنة عمر؟ قالوا: سنة رسول الله. یا امیر المومنین، لنا سابقة و عناه و قرابة. قال: سابقتکما اقرب ام سابقتی؟ قالوا: سابقتک. قال: فقرابتکما ام قرابتی؟ قالوا: قرابتک. قال: فعناؤکما اعظم من عنائی؟ قالوا: عناوک. قال: فوالله ما انا و اجیری هذا الا بمنزلة واحدة. و اومع بیده الی الاجیر. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۸/۱ در زندگی کدام رهبر اسلامی و غیر اسلامی عدالت و مساوات تا این حد رعایت میشود؟ - مقرر -

گوید: این سخن بگوش دختر آن حضرت رسید، عرض کرد: ای امیر مومنان، من دختر و پاره تن شما هستم، چه کسی سزاوارتر از من است که از این گردنبند استفاده کند؟ امیر المومنین (ع) فرمود: ای دختر علی بن ابیطالب، از حق منحرف مشو، آیا همه زنان مهاجرین در مثل این عید، خود را با چنین گردنبندی می آریند؟ علی بن ابی رافع گوید: آنگاه آنرا از وی گرفته و به جای آن بازگرداندم.^{(۱) (۲)}

۲۰- در کنز العمال از علی (ع) آمده است:

برای خلیفه مسلمین بیش از دو کیل آرد - دو قسمت - جایز نیست بایکی زندگی خود و اهل و عیالش را اداره کند و دیگری را به دیگران بخوراند [برای میهمانان و کسانی که بر وی وارد می شوند غذا تهیه کند، و به نیازمندان بخشش نماید]^(۳)

۲۱- باز در همان کتاب از علی (ع) آمده است که فرمود:

از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: برای خلیفه از مال خدا جز دو قسمت جایز نیست، قسمتی را خرج خود و عیالش کند و قسمتی را در دست

(۱) یابنت علی بن ابی طالب، لاتذهبن بنفسک عن الحق، اکل نساء المهاجرین تترین فی هذا العید بمثل هذا. تهذیب الاحکام ۱۰ / ۱۵۱. کتاب الحدود، باب زیادات، حدیث ۳۷، و وسائل ۱۸ / ۵۲۱، ابواب حد سرقت، باب ۲۶، حدیث ۱. این داستان درس بزرگی است برای زنان و دختران و تمام منسوبین و نزدیکان به قدرت اسلامی که حتی در عاریه گرفتن چیزی از اموال بیت المال با قید ضمانت آنگاه مجازند که امکان آن برای تمام افراد محروم جامعه نیز فراهم باشد، در غیر این صورت از قدرت و موقعیت خود سوء استفاده نموده اند حساب میشود. - مقرر -

(۲) ر، ک، مستدرک الوسائل ۲ / ۲۶۰، ابواب جهاد عدو باب ۳۵، حدیث ۱.

(۳) لایحل للخلیفة من مال الله الا قصعتان: قصعة یاکلها هو و اهله، و قصعة یطعمها. کنز العمال

۷۷۳ / ۵. کتاب الخلافة مع الامارة، باب ۲، حدیث ۱۴۳۴۸.

مردم قرار دهد.^(۱)

این دو روایت را «ابن عساکر» نیز در تاریخ خود آورده است.^(۲)

۲۲- در تاریخ ابن عساکر به سند خود از مجمع التیمی آمده است که گفت:

علی بن ابیطالب (ع) شمشیر خود را به بازار آورد و فرمود: چه کسی از من این شمشیر را خریداری می کند؟ بخدا سوگند اگر چهار درهم داشتم که با آن پیراهنی خریداری کنم آنرا نمی فروختم.^(۳)

۲۳- باز در همان کتاب به سند خود از سفیان آمده است که گفت:

علی (ع) [برای زندگی خود] آجری بر آجر، خشتی بر خشت و چوبی بر چوب گذاشت، اگرچه غله های آن حضرت را از مدینه با جوالهائی می آوردند از مزرعه و باغهای که در زمان خانه نشینی با دست خود احداث فرموده بود.^(۴)

۲۴- در کتاب جمل شیخ مفید آمده است:

ابومخنف لوط بن یحیی از رجال خود نقل کرده که گفت: چون امیرالمومنین (ع) خواست به کوفه حرکت کند، در میان اجتماع مردم بصره پیاخاست و فرمود: ای مردم بصره بر من چه اعتراضی دارید؟ آنگاه به پیراهن و ردای خود اشاره کرد و فرمود: بخدا سوگند این دو از نخ هائی است که خانواده ام رشته است،

(۱) سمعت رسول الله (ص) يقول: لا یحلّ للخلیفة من مال الله الا قصعتان: قصعة یاکل منها هو و اهله، و قصعة یضعها بین یدئ الناس» کنز العمال ۵/۷۷۳، کتاب الخلافه مع الامارة، باب ۲، حدیث ۱۴۳۴۹.

(۲) ر، ک، تاریخ ابن عساکر، زندگی امام علی بن ابیطالب (ع) ۳/۱۸۷.

(۳) خرج علی بن ابی طالب (ع) بسیفه الی السوق فقال: من یشتری منی سیفی هذا؟ فلوکان عندی اربعة دراهم اشتری بها ازاراً مابعته. تاریخ ابن عساکر، زندگانی امام علی بن ابیطالب (ع) ۳/۱۸۹.

(۴) ما بنی علی آجرة علی آجرة و لالبنة علی لبنة و لاقصبة علی قصبة، و ان کان لیوتی بحبویه من المدینه فی جراب. تاریخ ابن عساکر، زندگانی امام علی بن ابیطالب (ع) ۳/۱۸۸.

ای مردم بصره بر من چه اعتراضی دارید؟ و اشاره کرد به کیسه کوچکی که در دست داشت و مخارج سفر وی در آن بود و فرمود: بخدا سوگند این جز از در آمد من در مدینه نیست، پس اگر من با بیشتر از آنچه می بینید از شهر شما خارج شوم نزد خداوند از خیانت کارانم.^(۱)

۲۵- در کتاب الغارات به سند خود از بکر بن عیسی آمده است که گفت:

علی (ع) می فرمود: ای مردم کوفه اگر من با چیزی علاوه بر وسیله سواری، آذوقه سفر و غلام، از نزد شما خارج شدم من خیانتکارم. - و مخارج آن حضرت از در آمد وی که از «ینبع» مدینه برای آن حضرت می آمد تامین می شد - آن حضرت به مردم نان و گوشت می خورائید ولی خود نان خشک آغشته با روغن زیتون میل می فرمود.

این روایت را ابن ابی الحدید نیز در شرح خود آورده است.^(۲)

(۱) روی ابو مخنف لوط بن یحیی عن رجاله، قال: لما اراد امیر المرمین (ع) التوجه الى الكوفة قام فی اهل البصرة فقال: ماتنقمون علی یا اهل البصرة؟ و اشار الى قمیصه و ردائه فقال: والله انهما لمن غزل اهلی، ماتنقمون منی یا اهل البصرة؟ و اشار الى صرة فی یده فیها نفقته فقال: والله ما هی الا من غلتي بالمدينة فان انا خرجت من عندكم باكثر مما ترون فانا عند الله من الخائنین. « کتاب الجمل / ۲۲۴. علاوه بر رهبر، تمام مسئولین در حکومت اسلامی باید همچون حضرت امیر (ع) روزهای آخر حکومتشان در یک شهر یا منطقه با روزهای اول آنان مساوی باشد نه اینکه روزهای اول فاقد همه چیز باشند و پس از رسیدن به پست و مقامی کوچک یا بزرگ دارای اموال و ذخائر قابل توجهی گردند. اینان باید اموال و دارائی خود را در پایان مسئولیت به مردم عرضه کنند تا شائبه هیچ نوع سوء استفاده ای باقی نماند و مردم به حکومت و مسئولین خود دلگرم گردند و از صداقت و پاکی آنان الگو بگیرند. (مقرر)

(۲) کان علی (ع) یقول: یا اهل الكوفة، اذا انا خرجت من عندكم بغير رحلی و راحلتی و غلامی فانا خائن. و كانت نفقته تاتیه من غلته بالمدينة من ینبع. و كان يطعم الناس الخبز و اللحم و یاكل من الشرید بالزیت. الحدیث. « و رواه ابن ابی الحدید فی الشرح الغارات ۱ / ۶۸ و شرح

۲۶ - باز در الغارات به سند خود از حبیب بن ابی ثابت آمده است :

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب [همسر زینب] به علی «ع» گفت : ای امیرالمومنین اگر می شد فرمان می دادی که به من خرجی بدهند، به خدا سوگند چیزی نزد من نمانده مگر اینکه بعضی از علفخوارانم را به فروش برسانم، حضرت به وی فرمود : نه به خدا سوگند برای تو چیزی ندارم مگر اینکه از عمویت بخواهی که دزدی کند و به تو چیزی بدهد.^(۱)

مرحوم مجلسی فرموده است: علوفه که در متن روایت آمده یا شتر ماده است و یا گوسفندی که به چراگاه نمیفرستند.

این روایت را ابن ابی الحدید نیز آورده است ولی در نقل ایشان بجای «علوفتی = علفخوارانم» «دابتی = مرکب سواریم» آمده است.^(۲)

۲۷ - باز در الغارات به سند خود از ابی اسحاق همدانی آمده است.

به هنگام تقسیم بیت المال دو زن نزد امیرالمومنین «ع» آمدند . یکی از آندو عرب بود و دیگری از موالی [کنیز آزاد شده] حضرت به هر یک بیست و پنج درهم و یک «بار» از طعام داد، زن عرب عرض کرد : ای امیرمؤمنان من یک زن از عرب هستم و این از عجم!؟ علی «ع» فرمود : «به خدا سوگند من در تقسیم این مال برتری ای برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نمی یابم».^(۳)

این روایت در وسائل نیز به نقل از وی آمده است . ابن ابی الحدید نیز نظیر

نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۲/۲۰۰.

(۱) قال عبدالله بن جعفر بن ابیطالب لعلي (ع) يا امير المؤمنين، لو امرت لي بمعونة او نفقة، فوالله ما عندي الا ان ابيع بعض علوفتي، قال له: لا والله، ما اجد لك شيئا الا ان تامر عمك ان يسرق فيعطيك. الغارات ۱/۶۶.

(۲) در حاشیه الغارات ۱/۶۷.

(۳) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۲/۲۰۰.

آنرا آورده است .^(۱)

۲۸ - در شرح ابن الحدید آمده است :

محمد ابن ابی یوسف مدائنی از فضیل بن جعد نقل می کند که: مهم ترین عامل در کوتاه آمدن عرب از یاری امیر المومنین «ع» مسأله مال بود، آن حضرت شریف را بر غیر شریف و عرب را بر عجم ترجیح نمی داد، و با رؤسا و فرمانروایان قبایل آنگونه که پادشاهان رفتار می کردند رفتار نمی کرد. و هرگز در صدد جذب افراد به خود نبود. ولی معاویه درست بر خلاف آن حضرت بود. به همین جهت مردم علی را رها کرده و به معاویه پیوستند.^(۲)

۲۹ - در نهج البلاغه در مورد بازگرداندن قطایع عثمان [زمینهای بیت المال که

عثمان قطعه قطعه می کرد و به اطرافیان خود می بخشید] آمده است:

بخدا سوگند اگر موردی را بیایم که با آن زنان به ازدواج درآمده و کنیزکان خریداری شده اند، آنرا هم بازمی گردانم. زیرا گشایش در عدالت است و کسی که عدالت بر وی سنگین باشد ستم بر وی سنگین تر است.^(۳)

(۱) ان امرأتین اتتا علیا (ع) عند القسمة احدهما من العرب و الاخری من الموالی، فاعطی کل واحدة خمسة و عشرين درهما و کراً من الطعام، فقالت العربیة: یا امیر المومنین، انی امرأة من العرب و هذه امرأة من العجم؟ فقال علی (ع): انی والله لا اجد لبنی اسماعیل فی هذا القیسی فضلاً علی بنی اسحاق. الغارات ۱ / ۶۹. وسائل ۱۱ / ۸۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۴ و شرح ابن ابی الحدید ۲ / ۲۰۰.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ / ۱۹۷.

معلوم می شود ارزشها از همه چیز مهم تر است و الا امیر المومنین (ع) می دانست که اگر پول بریزد و ریخت و پاش کند، مریدهای معاویه و حتی خود معاویه را می توانست بخود جلب کند، ولی از مال کی و چگونه؟ (الف - م، جلسه ۲۸۲ درس)

(۳) والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته، فان فی العدل سعة، و من ضاق علیه العدل

فالجور علیه اضیق. نهج البلاغه، فیض / ۶۶، لبح / ۵۷، خطبه ۱۵.